

ادامه تحقیق در باره نقطه های کور و واقعه گروگانگیری

"- تیمی ۶۰ نفره از کمیته های انقلاب که در داخل سفارت آمریکا مستقر بوده از سفارت حفاظت می کرده اند.
- کمیته مستقر در سفارت به امر آقای خمینی برای حفاظت از سفارت آمریکا در آنجا مستقر شده است.
تا یکی دو روز بعد از اشغال سفارت به وسیله دانشجویان خط امام، کمیته ۶۰ نفری در سفارت مستقر بوده و آقای مهدوی کنی بعد از درک دستور آقای خمینی از سوی احمد خمینی، نیروهای کمیته را از آنجا بیرون کشیده و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشته است.
- حرف خانم معصومه ابتکار که آقای خمینی ابتدا مخالف گروگان گیری بوده را رد کرده و با اطلاعاتی که داشته، توضیح داده که امام از قبل مطلع و راضی به این امر بوده است."

مقدمه

اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام که عواقبی چون انسداد دارائی های کشور، تحریم اقتصادی، انزوای کامل سیاسی، امضای قرارداد اسارت بار الجزایر و از همه مصیبت بارتر، زمینه سازی برای تجاوز نظامی عراق به ایران را در پی داشت، از سهمگین ترین رویدادهای پس از انقلاب محسوب می شود. اینجانب به عنوان مدیرمسئول روزنامه انقلاب اسلامی و به عنوان کسی که به مقتضای کار روزانه حرفه ای در آن ایام از نزدیک شاهد این حادثه بودم، در سال ۱۳۸۶ مجموعه تحلیلها و اسناد و گزارش های موجود در ایران آن روز را گردآوری کرده و در کتاب "گروگانگیری و جانشینان انقلاب" (انتشارات برزواند، سال ۱۳۸۶) منتشر ساختم. اما از آنجا که این حادثه عظیم سیاسی در سطح ملی و جهانی همچنان دارای نقطه های کور فراوانی است این تحقیق به ناچار هنوز ادامه خواهد داشت و هر روز که می گذرد ابعاد دیگری از ماجرا آفتابی می شود. به نظرم با توجه به عظمت این واقعه و تاثیر شگفت انگیزی که بر زندگی روزانه میلیونها ایرانی در داخل و خارج داشته است، آگاهی رسانی نسبت به ابعاد واقعی این موضوع یک ضرورت ملی است. در

این مجال به یکسری داده های تازه که بعد از انتشار کتاب پیدا شده است می پردازم و این اطلاعات را در سایه معلومات قبلی تحلیل خواهم کرد. گفتنی است این اطلاعات تازه از جانب سران جمهوری اسلامی و کسانی که به نحوی دست اندر کار این مسئله بوده اند، نشر یافته است و بنابراین می تواند بخشی از گره های کور این فاجعه و عامل اصلی فاجعه را برای ملت ایران باز کند. از زمره مهمترین این اطلاعات تازه می توان به اعترافات آقایان ناطق نوری و محمد رضا مهدوی کنی و هاشمی رفسنجانی اشاره کرد که با توضیحاتی به ترتیب زیر می آورم.

اطلاعات جدید

۱. امسال در سالگرد اشغال سفارت آمریکا خاطرات آقای ناطق نوری در این باره منتشر شده است. او در این خاطرات از نقش جهاد سازندگی و خودش که در آن زمان نماینده آقای خمینی در جهاد سازندگی بود سخن به میان آورد و تصریح می کند که سفارت آمریکا را با مهر جهاد سازندگی اشغال کردیم و آقای اصغرزاده که یکی از گروگان گیران اصلی است و دیگران از نیروهای شاغل در جهاد سازندگی بودند که رفتند و سفارت را اشغال کردند: "از همین جا [جهاد سازندگی است] هم لانه جاسوسی را گرفتند. ابتدا هم با مهر جهاد در لانه جاسوسی کار می کردند. آقای اصغرزاده و دیگران همگی در جهاد بودند که رفتند به لانه جاسوسی." (۱)

۲. آقای محمدرضا مهدوی کنی رئیس فعلی دانشگاه امام صادق که در آن زمان سرپرست کمیته های انقلاب اسلامی بود تصریح می کند که آنها هم قبل و هم به هنگام اشغال سفارت آمریکا، در سفارت آمریکا کمیته داشتند و تیمی حدود ۶۰ نفر در داخل سفارت بود که از سفارت حفاظت می کرد: "ما در مسائل تبعیت از امام را لازم می دانستیم... نا گفته نماند که ما به دستور شخص امام، سفارت آمریکا را محافظت می کردیم، ولی همه ی سفارتخانه ها این طور نبود چون مهم نبودند. سفارت آمریکا از همه مهمتر بود... امام فرمودند این دشمن اول ماست. به همین جهت احتمال اینکه به سفارت حمله بشود زیاد بود؛ هم از طرف خودی ها و هم از طرف مخالفین، به این جهت امام فرمودند که اینجا را خوب حفاظت کنید. تیمی از نیروهای کمیته حدود ۶۰ نفر از آن جا حفاظت می کردند. در داخل خود سفارت هم جا گرفته بودند و مسئولین سفارت هم مایل بودند که اینها برای حفاظت آنجا بمانند. حتی امکان ماشین در اختیار بچه ها گذاشته بودند." (۲) وی گفته خانم معصومه ابتکار مترجم بچه های خط امام در داخل سفارت که گفته است، امام با اشغال سفارت در ابتدا مخالف بوده اند را رد می کند و می گوید: "وقتی شنیدیم که به سفارت آمریکا حمله کردند، برای ما خیلی غیر مترقبه بود و تعجب کردیم چه شده که این ماجرا پیش آمده؟ اجمالاً یادم هست که آقای بهشتی و مهندس بازرگان به من زنگ زدند که آقا چرا شما نشستید؟ کجا هستید؟ نیروهای انتظامی کجاست؟ کمیته ها کجا هستند؟ دانشجویان به سفارت ریخته

اند و آنجا را تصرف کرده اند و آمریکائی ها را به گروگان گرفته اند. آنها خیلی ناراحت بودند و نمی خواستند که روابط فیما بین با این کارها تیره شود. ما هم در ابتداء طبق وظیفه ی محوله و رویه ی خودمان با ورود دانشجویان به سفارت مخالفت کردیم و من از کمیته پرسیدم چرا اینطور شده؟ گفتند آمدند و به سفارت حمله کردند و از دیوار سفارت بالا رفتند و ما در مقابل بچه ها ایستادگی نکردیم، چون اجازه نداشتیم با بچه های خودمان بجنگیم و بعداً معلوم شد همین دانشجویان خط امام وارد لانه شده اند. من همان موقع به مرحوم حاج احمد آقا زنگ زدم. یادم می آید شب آن روزی بود که به سفارت ریخته بودند، زنگ زدم و پرسیدم جریان چیست؟ مرحوم حاج احمد اول می خندیدند و پاسخ نمی دادند. من گفتم آخر چه شده است؟ شما اطلاع دارید؟ ایشان می خندید. بالاخره بعد از اصرار گفتند: امام راضی هستند. شما هم با آنها کاری نداشته باشید. این بیان مرحوم حاج احمد آقا بود، ولی بعدها خانم ابتکار مترجم دانشجویان در مصاحبه ای اظهار کردند که در ابتدا حضرت امام با این کار مخالف بودند و سر انجام پس از یک یا دو روز رضایت دادند. " (۳) وی در ادامه می گوید: "اگر منهای دستور امام بود این کار به نظر من مطلوب نبود؛ ولی چون امام فرمودند که این «انقلاب دوم» است، ما هم پذیرفتیم و تسلیم شدیم. نیروهایمان را از آنجا بیرون کشیدیم و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشتیم." (۴) این بیان صریح و روشن است که تا یکی دو روز بعد از اشغال، هنوز سفارت در اختیار تیم کمیته مستقر در سفارت بوده و به امر آقای خمینی آنجا را در اختیار دانشجویان خط امام قرار داده اند. آقای مهدوی کنی باز تصریح می کند که: "از کلام حاج احمد آقا معلوم شد که از پیش در این کار هماهنگی صورت گرفته بود، ولی آیا این هماهنگی به این صورت بوده که کار را انجام دادند و سپس اجازه گرفتند یا (از قبل اجازه داشتند، اینها را من نمی دانم، شاید هم از قبل بوده، و دیگر اینها را باید از خود آقایان بپرسید که آنها بهتر می دانند)... اصل کار خلاف قانون بود... آیا درست بود که با وجود و حضور نیروهای کمیته ی انقلاب در سفارت این گونه تهاجم واقع شود؟ در مرحله دوم نتیجه ی این اقدام چه بود و چه اندازه این عمل به نفع ما بود؟ این را من نمی دانم، تحلیل ها مختلف است که آیا این کار به نفع ما بود یا نبود که این خود بحث دیگری است که تحلیل آن از من ساخته نیست." (۵)

آقای مهدوی کنی با زبانی که هم حرف و نظرش را زده باشد و هم در صورت حمله مخالفان درون رژیم که چرا امام را متهم می کنی، پاسخی برای حمله کنندگان داشته باشد، می گوید: "من با این کار قطع نظر از دستور امام مخالف بودم و آن را مفید نمی دانستم، به خصوص ادامه ی آن را صلاح نمی دیدم، چنانکه عملاً ادامه ی کار به نفع ما تمام نشد... آخر کار به جایی رسید که ما التماس کردیم که گروگانها را تحویل بدهیم. من در آن موقع که بیانیه الجزایر نوشته می شد در دولت بودم. بیانیه با عجله و بدون مطالعه دقیق و بدون توجه به دقایق و ظرایف حقوق بین المللی تنظیم گردید. به

نظر می آید که آثار و تبعاتش هم خیلی جالب نبود." (۶) آقای مهدوی کنی در مطالب خود به چند نکته مهم در امر گروگان گیری را روشن می کند:

- تیمی ۶۰ نفره از کمیته های انقلاب که در داخل سفارت آمریکا مستقر بوده از سفارت حفاظت می کرده اند.

- کمیته مستقر در سفارت به امر آقای خمینی برای حفاظت از سفارت آمریکا در آنجا مستقر شده است.

- تا یکی دو روز بعد از اشغال سفارت به وسیله دانشجویان خط امام، کمیته ۶۰ نفری در سفارت مستقر بوده و آقای مهدوی کنی بعد از درک دستور آقای خمینی از سوی احمد خمینی، نیروهای کمیته را از آنجا بیرون کشیده و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشته است.

- حرف خانم معصومه ابتکار که آقای خمینی ابتدا مخالف گروگان گیری بوده را رد کرده و با اطلاعاتی که داشته، توضیح داده که امام از قبل مطلع و راضی به این امر بوده است.

- با حرف آقای احمد خمینی، بر آقای مهدوی کنی مشخص می شود که از پیش هماهنگی با آقای خمینی صورت گرفته است. اما برای اینکه خود را از تیر حمله کنندگان خلاص کند که چرا آقای خمینی را هم متهم می سازد، به شکل مصلحت آمیز و ملایم به این صورت که "از قبل اجازه داشتند، اینها را من نمی دانم، شاید هم از قبل بوده، و دیگر اینها را باید از خود آقایان پرسید"، تحلیل و نظر واقعی اش را باقی می گذارد. این نکته آخری با اعتراف آقای ناطق نوری که سفارت آمریکا با توسط بچه های جهاد سازندگی اشغال شده و در ابتدا هم با مهر جهاد سازندگی کار می کرده اند کاملاً همخوانی دارد و به همین علت هم بچه های کمیته، چون آقای ناطق نوری و اصغر زاده و دیگران را می شناخته اند، از خود مقاومتی نشان نداده و سفارت را در اختیار آنان قرار داده اند.

جای تأسف است که همین آقای مهدوی کنی که امروز مطالب به این روشنی و صریحی در مورد اشغال سفارت و کمیته مستقر در سفارت گفته است، در آن دوران و زمانی همین کمیته مستقر در سفارت به اعمال خلاف قانون و بگیر و ببند به سرپرستی ماشاء الله کاشانی خواه (معروف به ماشاء الله قصاب) که خودش سابقاً جزو زیر مجموعه ساواک بود، دست زد و کمیته سفارت آمریکا در کشور چه مسئله ها که نیافرید، تا جایی که آقای مهدوی کنی به نام خود به عنوان سرپرست کمیته های انقلاب و وزارت خارجه که در آن موقع در اختیار آقای دکتر یزدی بود، البته به هدف اغفال مردم و خواباندن سرو صداها، در ۲۱ مرداد ۵۸ طی اطلاعیه ای اعلام داشت: «پیرو در خواست وزارت امور خارجه و طبق تصمیم مشترک

شورای عالی کمیته مرکزی و فرماندهی سپاه پاسداران از بامداد یکشنبه ۲۱ مرداد ماه ۱۳۵۸ کمیته سفارت آمریکا منحل گردید.» (۷)

و امروز معلوم می شود که اصل همین اطلاعیه هم دروغ بوده و فقط برای خواباندن سرو صداها بوده است. به هر حال این سوال هنوز پابرجاست که آقای خمینی چه در سر داشت که با هماهنگی و اذن او این کار انجام و تداوم می یابد؟ اما از سوی دیگر، از آقای خمینی که هوش عجیبی در درک روابط قدرت داشت این کار که از آن به انقلاب دوم تعبیر کرده است نباشد موجب شگفتی باشد همچنانکه می بینیم آقای خمینی که تا قبل از رفتن به نجف (۸) و تا اواخر سال ۴۸ که ولایت فقیه را به عنوان یک فقیه در حاشیه حوزه نجف تدریس می کند به ولایت فقیه معتقد نبوده است. اما معلوم نیست در طول مدتی که آقای خمینی در نجف بوده است چه تحولی در وی بوجود آمده که از آقای خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ای درست می شود که برای ولایت فقیه به عنوان زعامت سیاسی و رهبری کشور تئوری قدرتی را تحت عنوان ادامه حکومت رسول خدا و امام زمان بسازد. چه بسا در روزهای آبان ۵۸ نیز از "الهاماتی" بی بهره نبوده است.

گروگانگیری و جنگ ویرانگر هشت ساله

رابطه مستقیم میان تحریک صدام به شروع جنگ علیه ایران و گروگانگیری بر کسی پوشیده نیست. الان که در دوران پس از صدام بسر می بریم در این باره تا بخواهی از خود آمریکایی ها سند منتشر شده است. بنابراین هر کسی که منصفانه تاریخ پس از انقلاب را مطالعه کند و منابع مختلف را ببیند به روشن خواهد دید که ریشه اصلی حمله عراق به ایران در اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان گیری نهفته است و خسارت جنگ، خسارتی است که در اثر بحران گروگان گیری به کشور وارد شده است. البته در همان بحبوحه گروگانگیری نیز همه سران کشور در مورد ارزیابی پدیده جنگ بالاتفاق قائل بودند که جنگ عراق علیه ایران نیست بلکه جنگ آمریکا علیه ایران است و من در کتاب *گروگانگیری* در ص ۲۹۲-۲۹۵، نظرات همه را آورده ام که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر مجدد آن در می گذرم.

زمانی که عراق به ایران حمله کرد تمام شرایط جهانی علیه ایران آماده بود. در بین تمام کشورهای روی زمین تنها کشور آلبانی در سازمان ملل از عمل گروگان گیری ایران حمایت کرد. بنا بر این، آن دسته از کسانی که می گویند آمریکا دشمن انقلاب اسلامی و در صدد از بین بردن آن بود، در صورتی که حق را به آن ها بدهیم و بپذیریم که آمریکا چنین قصد و نیتی داشت آیا بر ما نبود که تمام بهانه های لازم را از او سلب کنیم و بهانه ای به دستش ندهیم و یا اینکه به دست خودمان بهانه لازم را در اختیارش بگذاریم و خالق اجماع جهانی علیه خود باشیم؟

طبیعی است که در چنین حالتی عقل سلیم روش خود را بر ندادن بهانه و گرفتن بهانه از دست دشمن استوار می‌کند. آیا باید در عقل گردانندگان رژیم شک کنیم یا بگوییم نه آنها عقل داشتند اما عقلی فایده‌گرا که در این قضیه منافع خاصی را در تقابل با حقوق ملی در پشت پرده مد نظر داشتند؟

در چنین شرایطی لازم نبود که آمریکا خود طراح جنگ باشد، کافی بود که چراغ سبز به عراق داده شود و شوروی نیز جبهه مخالف نگیرد و این هر دو با بحران گروگان‌گیری حاصل شد و باعث خوشحالی صدام گردید.

در اینجا تنها به دو داده از آقای هاشمی رفسنجانی که بعد از ۲۵ سال آن را آشکار کرده است، اکتفا می‌کنم: آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خود بنام "بسوی سرنوشت" که کارنامه سال ۱۳۶۳ است چنین می‌گوید: "ابو خالد فرستاده ویژه یاسر عرفات آمد و نامه ای از عرفات آورده بود و جنگ تحمیلی را جنگ آمریکا علیه ایران دانسته بود (ص ۱۲۹ کتاب)

آقای هاشمی رفسنجانی در اینجا پاسخ خود به یاسر عرفات به تاریخ ۱۶/۳/۱۳۶۳، را می‌آورد:

"برادر گرامی جناب آقای یاسر عرفات ریاست سازمان آزادی بخش فلسطین... اینکه فرموده اید برای شما روشن شده که حزب بعث و شخص صدام به نیابت از آمریکا جنگ را علیه انقلاب اسلامی ایران آغاز کرده است و ادامه می‌دهد، کشف و اظهار این مطلب مایه امید است ولی دیر فهمیدن یا دیر گفتن شما مایه تأسف. (همان سند، ص ۵۶۵)

مجدداً آقای هاشمی رفسنجانی در یادداشت جمعه ۱۱ آبان ۱۳۶۳، می‌نویسد: " در منزل بودم... در این روز شبکه تلویزیونی ABC ایالات متحده، برنامه خود را موسوم به "نایت لاین" را به موضوع اشغال سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اختصاص داده بود. در این برنامه آقای سعید رجائی خراسانی نماینده دائم ایران در سازمان ملل، حسین شیخ الاسلام معاون سیاسی وزارت امور خارجه، جودی پاول سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر، ابو الحسن بنی صدر رئیس جمهور مخلوع ایران و دو تن از گروگانها بنامهای مورهند کندی و باری روزن شرکت داشتند. مهمترین موضع حاصل از این برنامه، اظهارات سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر و اعتراف به نقش آمریکا در وقوع جنگ تحمیلی بود. جودی پاول در پاسخ به اظهارات شیخ الاسلام که خود از دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا بود، اعلام داشت: "نتیجه مشهود و آشکار گروگان‌گیری، جنگ ایران و عراق می‌باشد و بدون گروگان‌گیری، این جنگ به وقوع نمی‌پیوست." وی در باره سخنان شیخ الاسلام در باره اهمیت تسخیر لانه جاسوسی گفت: "وقتی ایشان از افتخار آنچه انجام داده اند، به خود می‌بالند، بهتر است کمی مکث کنند و فهرست تلفات را مطالعه فرمائید که دهها هزار از هموطنان ایشان کشته شده اند. بعد از ذکر نام هر

یک از آنها، وی می تواند بگوید که آنها به خاطر حماقت من کشته شده اند." (همان سند ص ۳۶۳-۳۶۴)

و راست این است که همه اینها جزئی از حقیقت غم انگیزی است که در کشور ما و به دست خودی ها به وقوع پیوسته است ولی با کمال تأسف ملت هنوز پس از نزدیک سه دهه باید در سانسور باقی بماند و نداند چه بلایی و به واسطه چه کسانی بر سرش فرود آمده است.

پاسخ جودی پاول به شیخ الاسلام که آقای رفسنجانی نیز سه دهه بعد ظاهراً آگاهانه آن را ذکر می کند واقعاً تکان دهنده است. راست می گوید وقتی با شگفتی از شیخ الاسلام و امثال او که بازیچه تشنگان قدرت مطلقه شدند می پرسد آیا در برابر هزاران خانواده های شهید و چند میلیون جانباز و معلول و بیش از هزار میلیارد دلار خسارت وارد شدن به میهن احساس شرم نمی کنید؟

بی شرمی در برابر این همه تبهکاری

حال در پایان این مقال اجازه دهید یک نکته را خاطر نشان کنم. هر انسان شرافتمند و آزاد اندیشی وقتی به عمل گروگان گیری و نتایج اسف انگیز آن که برای ملت ایران به ارمغان آورد، می نگرند، نمی تواند بی تفاوت باقی بماند و اظهار تأسف نکند و به دنبال علل و جستجوی انگیزه پنهان این عمل بر نیاید. عملی که البته آقای خمینی آن را "انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول" نامید و با آلت دست قرار گرفتن تعدادی دانشجو و غیر دانشجو، از آن برای خود و کسانی که به دنبال انحصار قدرت و دیکتاتوری بودند، به عنوان آتویی علیه آزادی و حقوق ملت بهره گرفتند.

به جملات زیر توجه کنیم. آیا با دانشی که از عواقب وحشتناک گروگانگیری داریم شنیدن این نوع سخنان شرم آور نیست. برای مثال آقای بهزاد نبوی مدعی است: "بیانیه الجزایر از نظر سیاسی یک مجموعه افتخار آفرین برای جمهوری اسلامی است" (۹) و یا "ما پوزه آمریکا را در رابطه با گروگان گیری به خاک مالیدیم." (۱۰) و آقای رجائی نخست وزیر که می گفت: "ما موفق شدیم به یاری خدا و همت هموطنان بزرگترین مسئله تاریخی را حل نمائیم" (۱۱) و یا در جایی دیگر: "ما یک بار دیگر نشان دادیم که قادریم بزرگترین مسئله تاریخ را حل کنیم و به دنیا ثابت کنیم که یک کشور انقلابی و مکتبی به اتکاء به ایدئولوژی خود می تواند در مقابل ابر قدرتها بااستد. ما با گروگان گیری به بزرگترین دست آوردهای سیاسی در تاریخ اجتماعی بشر دسترسی پیدا کردیم و موفق شدیم بزرگترین قدرتهای طاغوتی را به زانو در آوریم." (۱۲)

آیا انسان ایرانی هم امروز و هم امروز حق ندارد از آنها و از خودش بپرسد: بهتر نبوده و نیست که به جای رجز خوانی و ادعای قهرمان سازی، مجموعه عمل را در

معرض افکار عمومی قرار می دادید و می گفتید: ای ملت این همانا سند افتخاری است که برای شما به ارمغان آورده ایم! مگر نه این است که معمولاً قهرمانان نظامی، سیاسی، اقتصادی، و... وقتی برای ملت خود افتخار می آفرینند، آن افتخار را در معرض دید عموم قرار می دهند و با تشریح جزئیات عمل انجام شده، ملت را با خود به صحنه های مختلف نبرد برده تا ملت از مشاهده صحنه های قهرمانانه و افتخار آفرین به وجد و شادی در آید.

در حقیقت سند افتخار مورد بحث، مجموعه بیانیه الجزایر و ضامته و اسناد و مدارک حکمیت و دیوان مرضی الطرفین لاهه است که میدان نبرد شما با آمریکائیان به حساب می آید. انتشار این مجموعه، نشان دهنده عمل قهرمانانه و افتخار آفرین و چگونگی حل پیچیده ترین مشکل تاریخ است که نه تنها در ۲۸ سال قبل، به هنگام امضای قرارداد الجزایر و اجرای آن شهادت و جرأت پیدا نشد که آن را برای اطلاع عموم منتشر سازند، حتی امروز نیز از انتشار درست و کامل آن ترس دارند و مردم را تا به امروز از این حق خدادادی خویش سانسور کرده اند. مجموعه بیانیه الجزایر و ضامته آن که صحنه عمل قهرمانانه شماسه، همچنان سری و جزء اسرار دولتی به شمار می آید. این هم نوع جدیدی از خلق قهرمانان سری و پنهانی ویژه جمهوری اسلامی است!

اگر این مجموعه انتشار پیدا کرده بود، دیگر لازم به رجز خوانی و ادعا نبود. متخصصان و پژوهشگران و حقوقدانان با در دست داشتن اسناد و مدارک، جزئیات آن را ترسیم کرده، و هنرمندانی پیدا می شدند که نظیر فیلمهای مستند تاریخی و... آن را به معرض تماشای عموم قرار دهند. اما تا بحال در هیچ کجای دنیا دیده نشده است که اعمال افتخار آفرین و قهرمانانه را از دید عموم مکتوم نگه دارند. اما در عوض همیشه این گونه بوده است که قریب به تمام اعمال خائنانه، سعی شده است از دیدها مخفی بماند، مگر اینکه به نحوی مطلعین در زمانهای دیگر آن را فاش کرده باشند. باز هم در اینجا باید از آن مرد بزرگ مرحوم آیت الله منتظری یاد کنم که با شهادت کم نظیرش نسبت به انتقاد به خود از جمله متذکر شد: که من در ابتداء با گروگان گیری موافق بودم اما باید اذعان کنم که این عمل خسارت عظیمی برای کشور بیار آورد و به ضرر کشور تمام شد.

محمد جعفری

mbarzavand@yahoo.com

یادداشتها:

- ۱- ناطق نوری به مناسبت سالگرد لانه جاسوسی
- ۲- خاطرات آیت الله مهدوی کنی، تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸، صص ۲۲۱ و ۲۲۰.
- ۳- همان سند، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.
- ۴- همان سند، ص ۲۲۰.
- ۵- همان سند، ص ۲۲۳.
- ۶- همان سند، ص ۲۲۰.
- ۷- جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۲ مرداد ماه ۵۸، شماره ۶۲، ستون ۹، ص ۲ پایین صفحه.
- ۸- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۸۶؛ رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه ۹۳ تا ۱۷۳ در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم ۱۳۷۸ ه.ق.؛ کتاب کشف الاسرار آیت الله خمینی از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵، چاپ ۱۳۲۳ شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیة تهران.
- ۹- کیهان، ۲۵ دیماه ۵۹، شماره ۱۱۱۹۲، ص ۱۰ مذاکرات مجلس.
- ۱۰- همان سند.
- ۱۱- انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲ بهمن ۵۹، شماره ۴۵۶ ص ۲، بخشی از سخنان آقای رجائی با گروهی از اعضای انجمنهای اسلامی شهرستان آمل.
- ۱۲- همان سند.